

بسم الله الرحمن الرحيم

این چند خط بازخوانی و بازنویسی چند شبهه و پاسخ آن‌ها درباره‌ی برخی حوادث و وقایع کربلا است که چند وقتی است دوباره با شکل جدید و در قالب یک کلیپ تصویری در دنیای مجازی مطرح و پخش شده است. متن اصلی این نوشتار در سایت سید شهیدان اهل قلم سیدمرتضی آوینی و چندین سایت دیگر موجود است. بنده برخی اشکالات تاییبی را رفع و با حفظ اصل متن مطالبی را اضافه کردم. برخی از جمله‌بندی‌ها نیز به لحاظ ادبی اصلاح گردید. آنچه حقیر به این متن اضافه کرده‌ام داخل [] قرار دارد.

www.kimia-ac.ir

اول: کربلا نه صحرا بلکه جلگه‌ی حاصل‌خیزی در کنار رود پر آب فرات است. از طرفی با توجه به تاریخ شمسی روز عاشورا (۱۰ محرم ۶۱ هجری قمری) که برابر با ۲۱ مهرماه سال ۵۹ است، اتفاقات عاشورا در فصل پاییز واقع شده و در فصل پاییز هوا آنقدر گرم نیست که تحمل آن سخت و طاقت‌فرسا باشد. ضمن اینکه بر فرض گرمای هوا این مشکل برای دو طرف بوده و نه فقط امام حسین علیه‌السلام و یارانش. همچنین امام حسین علیه‌السلام و یارانش می‌توانستند از شیر شتران استفاده کنند. از طرف دیگر در احادیث و روایات و کتب تاریخی اسلامی متفقا همگی به نوره‌کشیدن و غسل امام حسین علیه‌السلام و یارانش پیش از آغاز جنگ می‌پردازند، برای استفاده از این ماده و غسل کردن نیاز به آب است.

پاسخ: بیشتر سرزمین عراق پست و هموار و گرم‌سیری است و حتی در زمستان هم هوای گرمی دارد مثل شهر آبادان در کشور ما، چه برسد به اوایل پاییز که هوا هنوز هم گرم می‌باشد. ضمناً کشور عراق از جنوب با عربستان سعودی و کویت هم مرز است و شهر کربلا با نام محلی نینوا مرکز استان کربلا، یکی از شهرهای جنوبی کشور عراق است که در ناحیه‌ی غربی رود فرات قرار دارد. عربستان سعودی دارای آب و هوای گرم و خشک صحرائی است. دمای هوا در روزهای تابستان به طور متوسط به ۴۵ درجه می‌رسد و چون کربلا در جنوب عراق و نزدیکی عربستان سعودی قرار دارد پس کاملاً واضح است که این شهر دارای آب و هوای گرم و خشک است.

امام حسین علیه‌السلام در تاریخ هشتم ذیحجه از مکه به سمت کوفه عزیمت کردند و در تاریخ دهم محرم به شهادت رسیدند. طی این مسیر تا کربلا که ۳۲ روز طول کشیده است خاصه در آن هوای گرم احتیاج به آب را

برای این کاروان چندبرابر می‌کرده است، همچنین که خانواده و بچه‌های حضرت هم با ایشان همراه بودند. طبیعی است که هم امام حسین و یارانش و هم اسب‌ها و شتران نیاز به آب داشتند.

[از طرفی بحث کمبود آب و تشنگی کاروان حسینی از هفتم محرم جدی می‌شود که سپاهیان یزید جلوی دسترسی امام حسین علیه‌السلام و یارانش را به رود فرات که تنها منبع تامین آب بوده می‌گیرند؛ یعنی امام حسین علیه‌السلام و یارانش مدت ۳ روز در مضیقه‌ی تهیه‌ی آب بودند.] کسانی که مدت حداکثر ۱۴ ساعت روزه می‌گیرند و تشنه می‌مانند شاید بتوانند معنای سه روز تشنه‌ماندن را درک کنند.

[بله! کاروان حسینی در طی این سه روز یک یا دوبار به سختی آن هم با شجاعت حضرت علی‌اکبر علیه‌السلام و حضرت عباس علیه‌السلام و تعداد کمی از یاران توانستند تعدادی از مشک‌ها را از آب پرکنند که بدیهی است آن مقدار آب با توجه به آنچه گفته شد (گرمی هوا، وجود خانواده و کودکان، وضعیت جنگی، سیراب‌کردن اسب‌ها و شترها و...) کفاف سیراب‌بودن از آب را نمی‌دهد.] شیر شترها نیز می‌توانسته فقط تا مدت محدودی تشنگی را رفع کند. ضمن اینکه تعداد شترها کم بوده و نهایتاً می‌توانسته تعدادی از یاران امام حسین را برای مدتی کوتاه سیراب نماید. همچنین شترها نیز نیاز به آب داشتند و در صورت نبود آب، شیر آن‌ها نیز خشک می‌شده است. [همچنین از همینجا پاسخ قسمت آخر اشکال نیز پاسخ داده می‌شود که ذخیره‌ی آبی که ذکر آن رفت در شب عاشورا به پایان رسیده و روز عاشورا با توجه به شرایط جنگی، زخمی‌شدن‌ها و... احتیاج به آب چندین‌برابر بوده است در حالی که دسترسی به آب وجود نداشته است.]

نکته‌ای که در متن سوال مغفول نگه داشته شده و در پی آن وجود این مشکل را برای هر دو سپاه و نه فقط کاروان حسینی علیه‌السلام دانسته است هم در بالا مشخص و پاسخ داده شد. سپاه کوفه آب را بر کاروان حسینی علیه‌السلام بسته و اختیار آب را در دست گرفته و مسلط بر آب بودند. پس مضیقه‌ای برای آن‌ها در کار نبوده است که شرایط را برای هر دو طرف یکسان بدانیم.]

دوم: می‌گویند لشکر یزید آب را بر سپاه حسین علیه‌السلام بسته است! اما بستن رودخانه‌ی پر آب فرات چگونه ممکن است؟ رودخانه‌ای که عرض آن در بعضی مناطق به چندصدمتر می‌رسد!؟

پاسخ: [سستی این سوال خنده و گریه آور است.] آیا اشکال کننده از خود نمی پرسد که عرض رودخانه چه ربطی به بستن آن توسط لشکریان یزید دارد؟؟؟

تعداد افراد لشکر امام حسین علیه السلام ۷۲ نفر و تعداد افراد لشکر یزید ۳۰۰۰۰ نفر بوده و این یعنی نسبت ۱ به ۴۱۷. یعنی یک نفر از لشکر امام حسین علیه السلام در مقابل ۴۱۷ نفر از لشکر یزید. برای جلوگیری از دسترسی یاران امام حسین علیه السلام به آب کافی بود چندین نفر از لشکریان در طول رودخانه و در نزدیکی آن قرار گرفته و هر زمان که شخصی از یاران امام حسین علیه السلام برای بردن آب به نزدیکی رودخانه فرات می آمد، به او حمله کنند که قطعا نیز چنین کاری کرده اند. طول رودخانه ی فرات ۲۸ کیلومتر و بسیار طولانی است و چون یاران امام حسین علیه السلام تشنه بودند مسلما نمی توانستند مسافت زیادی را برای آوردن آب در طول رودخانه بروند تا مثلا به جایی برسند که لشکریان یزید در آنجا حضور نداشته باشند. [از طرفی این کار امنیت سپاه ۷۲ نفری و جان امام علیه السلام را که از روز تاسوعا (نهم محرم) در محاصره ی کامل قرار گرفته بودند در خطر شدید قرار می داد و طبیعی است که یاران حضرت قطعا مواضع خود را برای آوردن آب یا هر کار دیگری ترک نمی کردند]. پس فقط کافی بود لشکریان یزید در طول محدودی از رودخانه ی فرات قرار گرفته و از دسترسی یاران امام حسین علیه السلام به آن جلوگیری کنند که اینچنین نیز کردند.

سوم: اگر امام حسین علیه السلام برای جنگ می رفته چرا خانواده و بچه های کوچکش را همراه خود آورده بوده است؟ اگر امامان شیعه ادعا داشتند که از غیب مطلع اند و می دانسته اند که قرار است کشته شوند آیا قدرت تصمیم گیری برای مقابله با بحران را نداشته اند؟ و آیا کشته شدن حسین علیه السلام بهتر از پیروزی او و برقراری یک حکومت اسلامی مورد میلش بوده است؟

پاسخ: کوفه به شهر هزاررنگ و هزارچهره معروف است. ساکنین کوفه و سران قبایل آن، به حسین علیه السلام هفت قاصد با کیسه های فراوان از نامه فرستادند که دو تای اولش در ۱۰ رمضان ۶۰ به مکه رسید و در نامه ها نوشته بودند از حکومت بنی امیه اطاعت نمی کنند و به نماز جمعه که امام جماعت آن، والی شهر کوفه بود نمی روند. اگر امام حسین علیه السلام به کوفه بیاید، والی کوفه را از شهر بیرون خواهند نمود. بی صبرانه منتظر آمدن امام حسین علیه السلام به کوفه و برپایی حکومت اسلامی توسط نوه ی پیامبر هستند.

امام حسین علیه السلام برای اینکه مطمئن شود سخن آن‌ها صحت دارد، پسرعموی خود مسلم ابن عقیل علیه السلام را به کوفه فرستاد. زمانی که مسلم ابن عقیل علیه السلام به کوفه رسید، مردم کوفه به او خوشامد گفتند و ۱۸۰۰۰ نفر با وی بیعت کردند. سپس مسلم ابن عقیل علیه السلام در نامه‌ای به امام حسین علیه السلام شرح ماوقع را داده و گفت ۱۸۰۰۰ نفر با من بیعت کرده‌اند و منتظر آمدن شما هستند. اما به فاصله‌ی چند روز، کوفیان اطراف او را خالی کردند و عبیدالله ابن زیاد (لع) دستور داد مسلم ابن عقیل علیه السلام را از پشت‌بام [دارالاماره‌ی کوفه] به زمین انداخته، وی را به شهادت رساندند. بدین ترتیب مسلم علیه السلام نتوانست نامه‌ای به امام حسین علیه السلام فرستاده و از آمدن ایشان به کوفه جلوگیری کند. امام حسین علیه السلام نیز با توجه به محتوای نامه‌ی قبلی او به سمت کوفه حرکت کرده بود.

پس کوفیان امام حسین علیه السلام را برای برپایی حکومت اسلامی به کوفه دعوت کرده بودند نه جنگ. مردم بارها دلیل عزیمت به کوفه را از امام حسین علیه السلام پرسیده بودند و او نیز بارها یک جمله به عنوان جواب گفته بود: «من برای احیای اسلام و اصلاح امت جدم و امر به معروف و نهی از منکر به کوفه می‌روم.» پس مسلم بود که امام حسین علیه السلام باید با خانواده‌اش به کوفه می‌رفته است. اکثر قریب به اتفاق لشکریان یزید ملعون مثل فرماندهان لشکر نظیر عمر بن سعد و شمر (لع) کوفی بودند. اما همین کوفیان راه را بر امام حسین علیه السلام بستند و با وی جنگیدند.

[اما درباره‌ی قسمت بعدی سوال باید گفت:] امامان شیعه علیهم السلام از غیب مطلع بوده‌اند ولی باید دید در مقابل رویدادهای مختلف مصلحت چیست؟ و کدام کار درست است؟ اگر ما اعتقاد داریم که آن‌ها معصوم هستند و اشتباه نمی‌کنند پس باید این تصمیم امام حسین علیه السلام که جنگ و شهادت بوده را نیز قبول کنیم. یزید از امام حسین علیه السلام خواست با وی بیعت کند و یزید را به عنوان ولی امر مسلمین بپذیرد. اگر امام حسین علیه السلام این درخواست را پذیرفته بود، در واقع قبول کرده بود که یزید به جای ایشان حاکم مسلمانان شود. مسعودی درباره‌ی یزید می‌گوید: «او مردی ستمگر و ظالم و فاسق بود و مسوول در قتل نواده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و سلم و اصحاب او رضی الله عنهم است. آشکارا شراب می‌نوشید و با سگان می‌نشست. اخلاقش اخلاق فرعون بود. جز این که فرعون در امر رعیت مدارا بیشتر می‌نمود تا وی و انصاف بیشتر داشت و تدبیر بیشتر.» یزید مردی میمون‌باز بود. با نامادری خود زنا کرده بود. حال اگر چنین شخصی ولی امری مسلمانان را بر عهده می‌گرفت آیا چیزی از اسلام باقی می‌ماند؟ پس از شهادت امام حسین علیه السلام بود که قیام‌هایی چون قیام مختار ثقفی علیه حکومت

ظالم یزید شکل گرفت. امام حسین علیه‌السلام با شهادتش این مطلب را به ما گوشزد کرد که هرگز در مقابل ستمگر سر تعظیم فرود نیاوریم. یاد او و شهادتش هنوز هم باقی است و باقی خواهد ماند تا ابد. ان شاء الله.

[دیگر اینکه: جناب آقای قرائتی در جواب به این سوال مثال خوب و ساده‌ای مطرح می‌کنند. گاهی مدیری را با اختیارات زیاد در مقامی منصوب می‌کنند، اما آن مدیر حق ندارد از اختیارات و امکاناتی که دارد برای مقاصد شخصی خود استفاده کند. امامان معصوم علیهم‌السلام نیز دارای علم غیب بودند اما نمی‌توانستند از آن استفاده‌ی شخصی بکنند. مثلاً امام حسین علیه‌السلام چون عالم به شهادت خود بود در نتیجه از رفتن به کربلا و امر به معروف و نهی از منکر صرف نظر می‌فرمود و در نهایت شهید نمی‌شد. چه اینکه در این صورت بنای ظلم یزید و یزیدیان فرو نمی‌ریخت و چنین سفره‌ی عظیمی از معارف الهی، ایستادگی در مقابل ظلم و ستم و... برای مردم عالم گشوده نمی‌شد.

همچنین اگر امام معصوم علیه‌السلام از علم خودش برای رهایی از مشکلات و سختی‌ها استفاده کند دیگر نمی‌تواند الگوی رفتاری مناسبی برای دیگران باشد. چه اینکه اگر امام حسین علیه‌السلام با توجه به علم خود تن به شهادت نمی‌داد و مسیر کربلا را در پیش نمی‌گرفت یا در روز عاشورا از قدرت لایزالی برای مغلوبه‌کردن جنگ به نفع خود استفاده می‌کرد امروز نمی‌توانستیم ایشان را الگوی شهادت‌طلبی و... قرار دهیم. چون به محض اینکه مثلاً از شهادت‌طلبی سخنی به میان می‌آمد می‌شنیدیم که: اگر شهادت‌طلبی چنان است و چنین پس چرا در عاشورا امام حسین علیه‌السلام تن به این کار نداد و از قدرت امامت و علم خود استفاده کرد- العیاذ بالله-. سخن در این باره بسیار است اما به همین اندازه کفایت می‌شود.]

چهارم: در کتاب «تاریخ طبری» یکی از دلایل جنگ، [العیاذ بالله] دعوای عشقی میان حسین علیه‌السلام و یزید بر سر دختری زیبارو به نام اورینب دختر اسحاق آورده شده است و نقل می‌کنند که یکی از سرداران یزید زنی زیبا به نام اورینب داشت و یزید عاشق وی شد و شعرهای فراوان در مدح او خواند. از سویی با نامه‌های کوفیان، حسین علیه‌السلام مصمم می‌شود که به کوفه برود. در دمشق یزید با راهنمایی معاویه سردارش را به سفر می‌فرستد و وقتی سردار برمی‌گردد شهر را از این شایعه پر می‌کنند که اورینب در غیاب شوهر زنا کرده است. شوهر هم "فورا زن را طلاق می‌دهد و حسین علیه‌السلام" فورا زن را ربوده، عقد می‌کند. یزید به حسین علیه‌السلام پیغام می‌دهد که اگر سرت را می‌خواهی زن را طلاق بده! حسین علیه‌السلام زن را پس نفرستاد و به خاطر نامه‌ی هانی

به سوی کوفه رفت و در کربلا کشته شد. [از محضر حضرتش شرمنده و عذرخواهم، اگر به خاطر پاسخ دادن به شبهه نبود یقیناً این کلمات کنار هم چیده نمی‌شد. -سبحان‌الله-]

پاسخ: اول در کتاب تاریخ طبری چنین مطلبی وجود ندارد و کذب محض است. [خوشبختانه امروز دسترسی به کتاب‌ها از جمله تاریخ طبری بسیار آسان است. علاقه‌مندان می‌توانند کتاب را دانلود کرده و مطالعه کنند].
دوم: [اما اصل داستان چیست؟] این داستان در سایت‌های مختلف و توسط افراد گوناگون بیان می‌شود ولی متأسفانه معمولاً به طور کامل نقل نشده و همچنین مدرکی نیز برای آن بیان نمی‌گردد. نکته‌ی جالب این است که این داستان در هیچ‌یک از کتب مهم تاریخی و یا روایی شیعه نقل نگشته است و جالب آنکه حتی کتب طراز اول اهل سنت در تاریخ و حدیث نیز کوچک‌ترین اشاره‌ای به آن نمی‌کنند.

با کمی جستجوی بیشتر مشخص می‌شود اصل این قضیه را برای اولین بار، «ابن قتیبه» در کتاب «الإمامة و السياسة» (جلد ۱، صص ۲۰۲-۱۹۳) نقل می‌کند. پس از او کتب «سرح العیون فی شرح قصیده ابن بدرون» (صص ۸۰-۱۷۲)، «ثمرات الأوراق» (صص ۳۶-۲۲۹)، «نهاية الإرب» (ج ۶، صص ۵-۱۸۰)، «قصص العرب» (ج ۴، صص ۸-۲۹۱) نیز این قضیه را بازگو نموده‌اند.

اگر متنی را که این کتب نقل کرده‌اند مورد بررسی قرار دهیم، از روی اختصاری که در نقل داستان دارند و با توجه به اینکه «ابن قتیبه» در کتاب خویش این قضیه را با شرح بیشتری نسبت به سایرین نقل نموده است و همچنین با در نظر گرفتن تقدم زمانی «ابن قتیبه» از بقیه، در می‌یابیم که سایر کتب نیز آن را از کتاب «الإمامة و السياسة» نقل نموده‌اند. شگفت‌انگیز است که هرگز در بین نام این کتب، کتب معروف تاریخی و روایی اهل سنت نظیر تاریخ طبری، تاریخ ذهبی، صحاح شش‌گانه و... به چشم نمی‌خورد.

اما بجاست تا اصل داستان را آن‌گونه که «ابن قتیبه» در کتاب خویش آن را نقل می‌کند، به صورت مختصر به همراه هم بررسی کنیم:

اورینب بنت اسحاق، همسر عبدالله بن سلام، والی عراق بود. او در زیبایی و کمال و شرافت و مال و دارائی، در میان اهل زمان خود زبانزد بود. یزید به شدت به او دل می‌بندد و جریان را با معاویه در میان می‌گذارد و به او می‌گوید زیبایی و کمال ادب اورینب در میان مردم زبانزد و شایع است و من به او دل‌بسته بودم اما عشق خود را پنهان نمودم تا اینکه او شوهر نمود. ولی آن‌چه در سینه‌ام بود روز به روز توسعه یافت تا اینکه دیگر صبرم تمام

شده است. هر چه معاویه او را به صبر و شکیبائی فرا می خواند سودی نمی بخشد. سرانجام معاویه حيله ای می اندیشد تا یزید را به خواسته ی خود برساند.

نامه ای به عبدالله بن سلام می نویسد و او را از عراق به شام فرا می خواند. پس از ورود عبدالله به شام او را در منزلی نیکو جای می دهد. در این هنگام، ابوهریره و ابوالدرداء که دو تن از صحابه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند و در نزد معاویه به سر می بردند را احضار می کند و می گوید: «من قصد دارم در زمان حیات خویش، دخترم را شوهری نیکو دهم و برای این کار عبدالله را که مردی با فضیلت است پسندیده ام. به پیش او روید و مطلب را با او در میان گذارید» آنان نیز همین گونه کردند. به این ترتیب عبدالله به خواستگاری دختر معاویه آمد. معاویه به او گفت که اختیار دخترم در دست اوست و او باید خود با این وصلت موافق باشد.

از طرف دیگر، معاویه جریان را با دختر خویش در میان گذارد و به او گفت که اگر عبدالله برای خواستگاری به نزد تو آمد، به او بگو که تو زن داری و اگر خواهان ازدواج با من هستی، شرط من آنست که همسر خویش را طلاق دهی. هنگامی که عبدالله به نزد دختر معاویه رفت و از شرط او آگاه شد همسر خویش را طلاق داد و آن دو صحابی را نیز شاهد بر این کار گرفت. در این هنگام بود که متوجه شد معاویه او را فریب داده است، چرا که هرگز نتوانست به وصال دختر او برسد.

پس از این، معاویه، ابوالدرداء و ابوهریره را برای خواستگاری اورینب به سوی عراق فرستاد. هنگامی که به عراق رسیدند، ابوالدرداء به جهت احترامی که برای امام حسین علیه السلام قائل بود، پیش از هر چیز ابتدا به نزد آن حضرت رفت تا آن حضرت را ببیند و قضیه را نیز با او در میان بگذارد. امام حسین علیه السلام هنگامی که آگاه شد ابوالدرداء قصد خواستگاری اورینب برای یزید را دارد، به او گفت که از جانب آن حضرت نیز از اورینب خواستگاری کند تا او به انتخاب خویش یکی را برگزیند.

ابوالدرداء به خواستگاری اورینب رفت و از سوی یزید و امام حسین علیه السلام هر دو، خواستگاری کرد. اورینب به او گفت: «اگر من می خواستم با کسی مشورت کنم همانا با تو مشورت می کردم. تو اگر به جای من بودی کدام را برمی گزیدی؟» بعد از اینکه به او اصرار کرد، ابوالدرداء به او گفت: «من اگر به جای تو بودم، حسین را بر می گزیدم، خودم دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله لبان خود را بر لبان او می گذارد، تو نیز لبان خود را بر جایی قرار ده که پیامبر لبان خویش را قرار می داده است». به این ترتیب اورینب امام حسین علیه السلام را برگزید

و به عقد سیدالشهداء علیه‌السلام در آمد. هنگامی که معاویه از قضا یا آگاه گشت، به شدت ابوالدرداء را مورد نکوهش قرار داد.

از سوی دیگر عبدالله بن سلام که مورد بی‌مهری معاویه قرار گرفته بود و از حکومت عراق نیز عزل شده بود، روزگار را به سختی می‌گذراند و در فقر به سر می‌برد. به یاد آورد که در نزد اورینب کیسه‌ای از جواهرات به امانت گذارده است. از شام به عراق بازگشت و نزد سیدالشهداء علیه‌السلام رفت. ماجرا را با او در میان گذارد و از حضرت خواست تا کیسه را از اورینب گرفته و به او بدهد. حضرت به او گفت که خود به نزد اورینب برو و کیسه را از او بگیر. او به اطاق مجاور رفت و کیسه را از اورینب مطالبه کرد. اورینب کیسه‌ی جواهرات را بدون اینکه آن را باز نموده باشد، در جلوی او گذارد. او کیسه را گشود و مشت‌ی از جواهرات آن را به اورینب داد و هردو به یاد دوران گذشته به گریه افتادند. در این لحظه امام حسین علیه‌السلام به اطاق وارد شد و با مشاهده‌ی این وضعیت فرمود: «اشهد الله انی طالقها ثلاثا اللهم انک تعلم انی لم أستنکحها رغبة فی مالها و لا جمالها و لکنی اردت إحلالها لبعلها و ثوابک علی ما عاجلته فی أمرها». «خدا را شاهد می‌گیرم که من او را سه طلاقه کردم. خدایا تو می‌دانی که من به خاطر مال و زیبایی او با او ازدواج نمودم، بلکه می‌خواستم او بدین واسطه به شوهرش (بعد از آنکه او را طلاق داد) حلال شود، و به ثواب تو برسم». در این هنگام عبدالله و اورینب دوباره با هم ازدواج نمودند و تا آخر عمر با هم در کمال محبت زندگی کردند.

نقد: این داستان هم به لحاظ سند، هم به لحاظ محتوا با مشکلات فراوانی روبرو است که به اختصار به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

اشکال سندی: روایت فوق مرسل است و هیچ‌گونه سندی برای آن ذکر نشده تا بتوان آن را مورد بررسی قرار داد. چون ابن قتیبہ (نویسنده‌ی کتاب الامامة و السياسة) داستان را این چنین آغاز می‌کند: «ما حاول معاوية من تزويج يزيد قال: و ذكروا أن يزيد بن معاوية سهر ليلة من الليالي، وعنده وصيف لمعاوية يقال له رفيق...». او که خود هم عصر این ماجرا نبوده است نمی‌گوید این ماجرا را از چه کسی شنیده است تا ما بتوانیم سلسله‌ی راویان را بررسی کنیم. چه بسا فرد دروغ‌گویی این ماجرا را به او گفته باشد.

از سوی دیگر ابودرداء که در این داستان می‌بینیم بنا به نظر معروف در زمان حکومت عثمان مرده است. برخی هم مرگ او را ۳۹ یا ۳۸ هجری دانسته‌اند (ابن اثیر، الکامل، ج ۳، ص ۱۲۹؛ ابن عبدالبر، الاستيعاب، ج ۳، ص ۱۲۲۹-۱۲۳۰؛ ابن حجر عسقلانی، الاصابة فی تمییز الصحابة، ج ۴، ص ۶۲۲). پس او چگونه می‌تواند در این ماجرا

که در اواخر حکمرانی معاویه و زمان ولایت عهدی یزید روی داده است حضور داشته باشد؟ پس این داستان دارد از شخصیتی در ماجرا نام می‌برد که در آن زمان، سال‌ها از مرگش گذشته بوده است!!!

از سوی دیگر از این داستان در اسناد دسته‌اول و مشهور هیچ خبری نیست. مشهورترین کتابی که این داستان را ذکر کرده است کتاب «الامامة و السياسة» است که برخی در این که نویسنده‌ی آن ابن قتیبه باشد شک دارند (دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، ص ۴۵۹). از این گذشته اسناد معدودی هم که این ماجرا را نقل می‌کنند آنقدر آشفته هستند که در برخی از آنان این ماجرا را به فرد دیگری نسبت می‌دهند. [...]

اشکالات محتوایی:

۱. تاریخ نام تمامی امراء عراق در زمان معاویه را نقل نموده است. ابتدا «مغیره بن شعبه» والی عراق بود. پس از او ولایت عراق، به «زیاد بن ابیه» واگذار شد. سپس «عبیدالله بن زیاد» والی بصره (بخشی از عراق) شد و حکومت بخش دیگر عراق یعنی کوفه به «نعمان بن بشیر» واگذار گشت. هر چه صفحات تاریخ را جستجو کنیم، به هیچ وجه با شخصی به نام «عبدالله بن سلام» در میان والیان عراق در زمان معاویه مواجه نمی‌شویم، چه برسد به این که پس از مدتی فرمانروائی، معاویه او را عزل نموده باشد.

۲. از طرف دیگر تناقض بسیار روشنی دیگر نیز در این داستان وجود دارد. سیدالشهداء علیه‌السلام در شهر مدینه به دنیا آمدند و تمام مدت عمر خویش را در مدینه بودند. تنها در زمان حکومت امیرالمؤمنین علیه‌السلام که آن حضرت به کوفه آمدند امام حسین علیه‌السلام نیز به همراه پدر به کوفه وارد شدند. پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه‌السلام که در ۲۱ رمضان سال ۴۰ هجری اتفاق افتاد امام حسین علیه‌السلام، تنها ۵ یا ۶ ماه در کوفه ماندند و بنا بر نقل تاریخ، در ۱۵ ربیع‌الثانی و یا ۱۵ جمادی‌الأول (یعنی ۵ یا ۶ ماه بعد) به همراه برادر خویش، امام مجتبی علیه‌السلام به مدینه بازگشتند و تا آخر عمر و هنگامی که به سمت عراق حرکت نمودند در مدینه بودند.

از جانب دیگر، معاویه در سال ۴۱ پس از صلح با امام مجتبی علیه‌السلام و قضایائی که روی داد، به حکومت رسید و در این سال بود که اهل عراق نیز از او اطاعت نمودند و خلافت او را پذیرفتند و زودترین هنگامی که می‌توانسته است تا شخصی را به عنوان والی عراق تعیین کند، سال ۴۱ و پس از ۵ و یا ۶ ماهی بوده است که امام حسین علیه‌السلام در عراق بودند، چرا که تا قبل از آن هنوز عراق از معاویه تبعیت نمی‌کرد که او بتواند برای آن حاکمی بفرستد. لذا این داستان در شرایطی اتفاق افتاده است که بر طبق نقل آن، معاویه «عبدالله بن سلام» را به

حکومت عراق منصوب نموده بود و لذا در این زمان امام حسین علیه السلام در مدینه بودند. بنابراین حتی اگر بپذیریم که شخصی به نام «عبدالله بن سلام» وجود داشته است و معاویه ابتدا او را به حکومت عراق منصوب کرد و سپس او را برکنار نمود، داستان تصریح می‌کند که او به عراق آمد و به پیش سیدالشهداء علیه السلام رفت و یا بر طبق این افسانه، ابوالدرداء هنگامی که برای خواستگاری اورینب به عراق آمد، با امام حسین علیه السلام مواجه شد در حالیکه در آن زمان اصلا امام حسین علیه السلام در عراق نبودند.

۳. سومین تضاد آشکاری که در این ماجرا وجود دارد آنست که اگر کسی مختصری با فقه اهل بیت علیهم السلام و آیات قرآن کریم آشنائی داشته باشد می‌داند که بر خلاف اهل سنت، اهل بیت علیهم السلام به صریح آیات قرآن، بیان می‌کنند که اگر شخصی خواست تا همسر خویش را طلاق بدهد، با گفتن اینکه من تو را سه طلاقه کردم، همسر او سه طلاقه نمی‌شود. بلکه باید او را ۳ بار طلاق بدهد و پس از هر طلاق دوباره او را عقد کند تا پس از طلاق سوم، زن سه طلاقه محسوب گردد. پس چگونه ممکن است که امام حسین (ع) این گونه عمل نکرده و در یک جلسه «اورینب» را سه طلاقه کرده باشند؟ آیا عقل سلیم در درستی این ماجرا دچار تردید نمی‌شود؟

۴. آیا می‌توان پذیرفت جوانی ۱۶ ساله همانند یزید که در شام به دنیا آمده و تا آخر نیز در آنجا بوده است، تنها به صرف شنیدن حرف مردم، عاشق زنی گردد که در عراق زندگی می‌کند و بدون آنکه حتی او را دیده باشد، عشق او تا بدان جا پیش رود که صبر را از کفش برآید؟

۵. یکی از شرایط طلاق در فقه امامیه حضور دو شاهد عادل عاقل است که در اینجا از شاهد نیز خبری نیست. «وَأَشْهَدُوا ذَوَىٰ عَدْلٍ مِّنْكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ». «و دو تن [مرد] عادل را از میان خود گواه گیرید، و گواهی را برای خدا به پا دارید.» (طلاق: ۲)

۶. در داستان فوق امام حسین علیه السلام به «عبدالله سلام» می‌فرماید: «بل أدخله عليك حتى تبرئني إليه منه كما دفعه إليك». «تو داخل منزل من شده و با اورینب ملاقات کن و با تحویل اموال خود ذمه او را بری کن». و این نیز با سیره‌ی اهل بیت علیهم السلام و غیرت مردانگی عرب سازگاری ندارد که یک مرد اجنبی و نامحرم را به اندرون خویش راهنمایی کنند. گذشته از این که بری شدن ذمه نیازی به خلوت با نامحرم ندارد.

۷. «ابن قتیبه» به عنوان اولین کسی که این ماجرا را نقل می‌کند و در حالیکه تا زمان حیات امام حسین علیه‌السلام حدود ۲۰۰ سال نیز فاصله دارد، اما هیچ سندی برای این داستان نقل نمی‌نماید و به هیچ وجه نمی‌گوید که این مطلب را از چه کسی نقل می‌کنند.

اضافه بر آنچه که ذکر شد، این داستان و یا بهتر بگوئیم این افسانه، با تمام صفحات تاریخ اسلام که مورد اتفاق شیعه و سنی است، دارای تناقض است. همه نقل کرده‌اند که معاویه در سال ۵۶ هجری قمری جهت گرفتن بیعت برای خلافت یزید به حج رفت؛ ولی عده‌ای با او بیعت نمودند و از جمله امام حسین علیه‌السلام به هیچ وجه حاضر به بیعت با یزید نگشتند. پس از آنکه معاویه از دنیا رفت، یزید نامه‌ای به والی مدینه که پسر عموی او بود و «ولید بن عتبة بن ابی سفیان» نام داشت، نوشت و به او گفت که از حسین بن علی علیه‌السلام بیعت بگیر! اگر بیعت کرد، محترم و مکرم باشد و اگر از بیعت سرباز زد، گردن او را بزن. اگر این داستان حقیقی بوده و یزید به دنبال تصفیه‌ی حساب شخصی باشد، دیگر نباید به والی مدینه بگوید که در صورت بیعت کردن، حسین را تکریم کن و به او احترام گذار.

به علاوه پس از واقعه‌ی کربلا که امام حسین علیه‌السلام به شهادت رسیدند و اهل بیت آن حضرت به اسارت یزید برآمدند، هنگامی که او اهل بیت را مورد شماتت‌های بسیار و آزارهای گوناگون قرار داد، حتی یکجا نیز مشاهده نمی‌کنید که قضایای اورینب را مطرح نموده باشد و امام حسین علیه‌السلام را مورد شماتت قرار داده باشد. حتی هنگامی که یزید به امام سجاد علیه‌السلام اشکال می‌نمود، گفت که پدرت فراموش کرده بود که خدا ملک و پادشاهی را به هر کس بخواهد می‌دهد. اگر او بیعت می‌نمود، در نهایت عزت زندگی می‌نمود.

اگر از جانب امام حسین علیه‌السلام نیز به این قضیه بنگریم و حتی اگر آن را صحیح نیز بدانیم، قطعاً حضرت بر طبق این داستان به هدف خویش رسیده بود و اورینب را به عقد خویش در آورده بود. پس دیگر چه دلیلی دارد که پس از گذشت ۲۰ سال بخواهد برای انتقام‌جوئی قیام کند؟ و در طول مسیر هنگامی که انگیزه‌ی قیام حضرت را مکرراً از او می‌پرسند، تنها یک جواب دهد که هدف او احیای اسلام و امر به معروف و نهی از منکر است؟

مجموع این شواهد کاملاً برای ما مشخص می‌کند که این داستان افسانه‌ای بیش نیست و شبیه هزاران داستان عاشقانه‌ایست که تخیل عرب در ساختن و پرداختن آنها تبحری کامل دارد و کتبی نظیر «قصص العرب» که خود از ناقلان این افسانه است، در صفحات دیگر خود افسانه‌های عاشقانه‌ی دیگری را نیز نقل می‌کند که همگان بر تخیلی بودن آنها اعتراف دارند. هرچند که انگیزه‌ی سازندگان آن قصه، بیان سیادت و بزرگواری امام حسین

علیه‌السلام، خدعه و نیزنگ بازی معاویه و بی‌پروائی یزید در عشق‌بازی بوده است، اما اصل این قضیه مجعول و ساخته و پرداخته‌ی تخیل آنهاست.

و حتی اگر نیز بپذیریم که این داستان واقعیت دارد، باز نیز ارتباط آن با کربلا و قیام سیدالشهداء علیه‌السلام، وصله‌ی ناچسبی است که تنها اگر منطق و عقل را کنار گذاریم می‌توانیم آنرا بپذیریم.

پنجم: روایتی است که از زبان امام حسین علیه‌السلام نقل می‌کنند و حتی عکس اسکن‌شده‌ی متن آن را نیز برای محکم‌کاری ضمیمه‌ی آن کرده‌اند: «ما از تبار قریش هستیم و هواخواهان ما عرب و دشمنان ما ایرانی‌ها هستند. روشن است که هر عربی از هر ایرانی بهتر و هر ایرانی از دشمنان ما هم بدتر است. ایرانی‌ها را باید دستگیر کرد و به مدینه آورد و زنان‌شان را به فروش رساند و مردان‌شان را به بردگی و غلامی اعراب گماشت.» (امام سوم شیعیان؛ کتاب «سفینة البحار و مدینة الحکام و الآثار» صفحه‌ی ۱۶۴؛ نوشته‌ی شیخ عباس قمی از برجسته‌ترین روحانیون شیعه و نویسنده‌ی کتاب مفاتیح‌الجنان.

پاسخ: ۱. کتاب عربی «سفینة البحار» احادیث انتخاب‌شده از بحارالانوار است که توسط مرحوم محدث قمی جمع‌آوری شده است. صفحه‌ی ۱۶۴ کتاب مربوط به توضیح لفظ «العجم» است. بگذریم که در این قسمت کتاب روایتی از امام حسین علیه‌السلام وجود ندارد.

داخل متن عربی کتاب آمده است: «قال سمعت ابا عبدالله»، یعنی «گفت شنیدم از ابا عبدالله». کسانی که اندک آشنایی با روایات دارند می‌دانند که مراد از «ابا عبدالله» در روایات به صورت مطلق، امام صادق علیه‌السلام است، نه امام حسین علیه‌السلام. پس اول اینکه این حدیث از امام حسین علیه‌السلام نیست، اما زیر متن نقل شده در عکس اسکن‌شده، با فونت نزدیک به متن نوشته‌اند: «حسین ابن علی، امام سوم شیعیان»

۲. مترجمان این روایت کل متن عربی را متن اصلی حدیث امام تلقی کرده‌اند. با وجودی که متن حدیث شنیده شده از امام این است: قال سمعت ابا عبدالله: «نحن قریش و شیعتنا العرب و عدونا العجم». حدیث در اینجا تمام می‌شود و مابقی، شرح و بیان مؤلف کتاب است که با کلمه‌ی «بیان» یعنی «شرح حدیث» شروع می‌شود که نوشته شده:

بیان: «عربی که شیعه‌ی ما باشد ممدوح و شایسته است (پس معیار شایستگی، شیعه‌بودن است) اگر چه عجم و غیرعرب باشد و اما عجم (غیرعربی) که دشمن ما اهل بیت باشد مذموم و ناشایسته است (پس معیار مذموم‌بودن، دشمنی با اهل بیت است) اگر چه عرب باشد».

ادامه‌ی سخن مولف کتاب با کلمه‌ی «رای‌الثانی» آغاز می‌شود. یعنی نظر خلیفه‌ی دوم (عمر) را آورده است: «هنگامی که اسیران عجم وارد مدینه شدند، خلیفه‌ی دوم خواست که زن‌هایشان را بفروشد و مردان‌شان را بردگان عرب قرار دهد». اگر دقت کنید بالای کلمه‌ی بیان و رای‌الثانی یک خط سیاه وجود دارد که در متون حدیثی به معنی جداکننده است.

۳. نکته‌ی مهم دیگر اینجاست که این حدیث ادامه دارد اما انگار غرض و رزان صلاح ندانسته‌اند ادامه‌ی حدیث را بیاورند. بنابراین در ادامه‌ی این متن سخن امیرالمومنین علی علیه‌السلام حذف شده است. در ادامه آمده که وقتی علی علیه‌السلام این جملات را از عمر شنید، اعتراض کرد و فرمود: «پیامبر فرموده کریمان هر قومی را احترام کنید، هر چند مخالف با شما باشند. این جماعت عجم حکیمان و کریمان هستند که آغوش‌شان را به روی ما گشوده و اسلام را قبول کرده‌اند».

اما نکات محتوایی حدیث و سند و منبع آن:

۱. از نگاه مولف کتاب: جالب است که اصلاً مولف کتاب «سفینة البحار» این بخش کتاب را درباره‌ی فضائل عجم بیان کرده و با بیان این حدیث و قبل و بعد آن، قصد دارد تا در این بخش کتاب، به شرح و توصیف عجم بپردازد. مرحوم شیخ عباس قمی حتی قبل از نقل حدیث، یک آیه و حدیث را در تایید سخنش در فضیلت عجم نقل می‌کند:

در سوره شعراء آیه ۱۹۸ می‌فرماید: «ولو نزلناه علی بعض الأعجمین فقرأه علیهم ما کانوا به مؤمنین». یعنی: «هرگاه ما قرآن را بر بعضی از عجم (غیرعرب)ها نازل می‌کردیم... و ایشان آن را بر اعراب می‌خواندند، (اعراب به دلیل شدت تعصب) به قرآن ایمان نمی‌آوردند.

و همچنین امام صادق علیه‌السلام در حدیثی در تفسیر این آیه می‌فرماید: «لو نزل القرآن علی العجم ما آمنت به العرب، وقد نزل علی العرب فآمنت به العجم، فهذه فضیلة العجم». یعنی: «اگر قرآن بر عجم نازل می‌شد اعراب به آن ایمان نمی‌آوردند و این قرآن بر اعراب نازل شد و عجم ایمان آوردند و این خود برای عجم فضیلتی است».

۲. از نظر علمای لغت‌شناس:

اول اینکه اینجا هم اصل حدیث را جعل کرده‌اند و هم آن را با غرض‌ورزی ترجمه کرده‌اند. آن‌ها که عربی نمی‌فهمند، هر متن عربی را ترجمه‌ی ظاهری کلمه به کلمه می‌کنند. اگر به لغت‌نامه‌های عربی مراجعه کنید «العرب» در لغت به معنای «با فهم و فصاحت و واضح و شفاف سخن گفتن» است. همچنین در زبان عربی واژه‌ی «العجم» معانی فراوانی دارد که یکی از آن‌ها «با ابهام و غیر شفاف سخن گفتن یا چیز گنگ» است. بنابراین معنای سخن امام صادق این است که: «ما بنی‌هاشم و کسانی که پیرو ما هستند، اهل شفافیت و فهم و فصاحت هستند و دشمنان ما اهل ابهام و گنگی».

چرا این تعریف و معنا درست است؟

به واژه‌های متن عربی دقت کنید: در کلام عربی حدیث بیان نشده: «العرب شیعتنا و العجم عدونا» بلکه بیان شده «شیعتنا العرب، و عدونا العجم». در برگردان فارسی هم می‌توان تفاوت این دو نوع بیان را فهمید. این دو معنی کاملاً با هم تفاوت دارند.

در بیان اولی این مطرح می‌شود که گروه اعراب شیعه هستند و گروه عجم، دشمن اهل بیت که این با متن آیات قرآن و روایات گوناگون تضاد دارد. یعنی اگر در حدیث گفته شده بود «العرب شیعتنا و العجم عدونا» این معنی را می‌داد، اما حدیث این‌گونه بیان نشده بلکه به گونه‌ی دوم بیان شده یعنی «شیعتنا العرب». یعنی شیعه‌ی ما کسی است که اهل فهم و فصاحت و شفافیت است.

دوم اینکه معنای «العجم» در لغت عربی بعدها در سیر تاریخی به معنای قوم فارس و ایرانی‌ها ترجمه شده و یکی از معانی‌اش در زمان پیامبر و اهل بیت، به هر غیرعربی گفته می‌شده است. اما در ترجمه‌ی اشکال‌کنندگان، کلمه‌ی عجم به معنای ایرانی ترجمه شده است.

سوم اینکه خود مولف کتاب هم در شرح این حدیث این‌گونه بیان می‌کند: «عربی که شیعه‌ی ما باشد ممدوح و شایسته است (پس معیار شایستگی، شیعه‌بودن است) اگر چه عجم و غیرعرب باشد و اما عجم (غیرعربی) که دشمن ما اهل بیت باشد مذموم و ناشایسته است (پس معیار مذموم‌بودن، دشمنی با اهل بیت است) اگر چه عرب باشد. به طور خلاصه یعنی این که: «شیعیان ما ممدوح و مورد ستایش‌اند چه عرب باشند چه غیرعرب و دشمنان

ما مذموم اند چه غیر عرب باشد و چه عرب». همچنین در ادامه‌ی همین حدیث روایات فراوانی در مدح عجم آمده است.

حالا این ترجمه‌ی صحیح را با ترجمه‌ی ناقص و سراسر غلط و مغرضانه‌ای که از این عبارت داده شده مقایسه کنید: «ایرانی‌ها را باید دستگیر کرد و به مدینه آورد، زنان‌شان را به فروش رسانید و مردان‌شان را به بردگی و غلامی اعراب گماشت».

۳. از نگاه علمای علم رجال:

مساله‌ی ریشه‌ای تر اینکه در روایات باید سند حدیث بر اساس «علم رجال» بررسی شود تا همه‌ی افراد نقل‌کننده‌ی آن شناخته شده و معتبر باشند. آیت الله خویی در جلد ۴ کتاب «معجم الرجال» صفحه‌ی ۹ می‌گوید که در سند این روایت فردی به نام «سلمة بن خطاب» وجود دارد که علمای رجال او را فردی ضعیف و غیر قابل اعتماد می‌دانند. همچنین سند این روایت به دلیل فاصله‌ی زیاد زمانی بین دو راوی از اتصال برخوردار نیست و از این جهت غیر قابل اعتماد است. پس اصل این حدیث تقطیع دارد و نزد علما رجالی اصلا اعتبار ندارد.

۴. از نگاه مفسران قرآن:

مساله‌ی آخر بررسی محتوای حدیث و تطبیق آن با آیات قرآن است. چون خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام فرمودند: «اگر حدیثی از ما مخالف با صریح آیات قرآن و یا سنت قطعی ما باشد آن را نپذیرید و قبول نکنید».

به فرض محال اگر همین ترجمه‌ی ظاهری را هم قبول کنیم، به راحتی می‌توان گفت که این معنی مخالف با آیه‌ی ۱۳ سوره‌ی حجرات است که ملاک برتری را فقط تقوی و ایمان قرار داده و تبعیض نژادی و قومی را باطل می‌داند. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ». «ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را اقوام و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید؛ (اینها ملاک امتیاز نیست)، گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست؛ خداوند دانا و آگاه است».

به راستی بهتر نیست که با اعتقاد به آزاداندیشی، از اسارت بیماری‌های قوم پرستی و عقده مندی‌های ناسیونالیستی بیرون بیاییم و بدون غرض‌ورزی نسبت به مکتب اسلام و آموزه‌های راستین و انسان‌ساز دین روشن، راه زندگی انسانی را بیاییم؟

در پایان توجه شما را به متن زیر جلب میکنم:

در ۲۸ ذی‌الحجه سال ۶۳ هجری قمری (یعنی ۲ سال پس از واقعه‌ی کربلا) در شهر مدینه انقلابی علیه دستگاه ظالم یزید به وقوع پیوست، زیرا این انقلاب در راستای عکس‌العمل به شهادت امام حسین علیه‌السلام بود، این واقعه را به دلیل آن که در ریگزاری در اطراف مدینه به نام «حرّه» واقع شد و پایگاه لشکر یزید نیز در آنجا بود، در تاریخ به نام «واقعه حرّه» ثبت کرده‌اند.

آماری از جنایت لشکریان یزید در مدینه: جنایت وحشیانه‌ی لشکریان یزید در واقعه‌ی حرّه که مؤرخان در کتب تاریخی نقل کرده‌اند، در ادامه می‌آید:

۱. کشتار هزاران نفر از مردم مدینه: مؤرخان از جمله «ابن قتیبه دینوری» آمار کشته‌شدگان را بیش از ۱۰ هزار نفر اعلام کرده‌اند که از این تعداد ۸۰ تن از اصحاب پیامبر و ۷۰۰ نفر از مهاجرین و انصار و ۱۰ هزار نفر از تابعان و موالی بوده‌اند.

۲. قتل اصحاب رسول خدا(ص): مسعودی می‌نویسد: از خاندان ابوطالب دو نفر و از بنی‌هاشم بیش از ۹۰ نفر و از قریش به همان تعداد و ۴ هزار نفر از مردم دیگر کشته شدند.

۳. مخفی‌شدن بزرگان اصحاب: ابن کثیر نوشته است: گروهی از بزرگان صحابه مانند جابر بن عبدالله و ابوسعید خدری برای حفظ جان‌شان به کوه پناه برده و ابوسعید در غاری مخفی شدند.

۴. کشتار حاملان قرآن: از مالک بن انس نقل شده است که گفت: در واقعه‌ی حرّه هفتصد نفر از قاریان و حافظان قرآن که سه نفر آنان از اصحاب بودند، کشته شدند.

۵. آزادی سربازان برای استفاده از زنان: به نقل از ابن کثیر و مؤرخان دیگر آمده است که: سپس مسلم بن عقبه همان‌گونه که یزید فرمان داده بود، سربازانش را سه روز در شهر مدینه آزاد گذاشت تا به کشتار و غارت و اعمال زشت و شهوترانی بپردازند.

۶. هزار زن باردار از راه غیرمشروع: نتیجه‌ی این آزادی تجاوز به حریم دختران و زنان مسلمان و هتک عفت آنان بود که بنا بر نقل مدائنی، هزار زن پس از واقعه‌ی حرّه فرزندان نامشروع به دنیا آوردند، هزار زن از اهالی شهر مدینه بعد از واقعه‌ی حرّه بدون این که شوهر داشته باشند وضع حمل کردند.

یاقوت حموی می‌گوید: سربازان یزید وارد مدینه شدند و اموال را غارت کردند و فرزندان‌شان را اسیر کردند و زنان برای آنان آزاد شد که در این جسارت هشتصد زن باردار شده و فرزندان نامشروع به دنیا آوردند که به آنان فرزندان حرّه می‌گفتند.

۷. پیمان بردگی مردم مدینه: مسعودی می‌نویسد: مسلم بن عقبه سه روز شهر مدینه را غارت کرد و با بازماندگان از مردم بیعت کرد تا بنده و برده یزید باشند، یعنی نه تنها خود او برده می‌شد، بلکه پدر و مادرش نیز برده می‌شدند، فقط دو نفر از این بیعت استثنا شدند یکی امام سجاد علیه‌السلام و دیگری علی بن عبدالله بن عباس.

منابع:

الإمامة والسياسة، جلد ۱، صفحه ۲۱۶

مروج الذهب، جلد ۳، صفحه ۸۵

البدایة والنهاية، جلد ۸، صفحه ۲۴۱

المعرفة والتاريخ، جلد ۳، صفحه ۳۲۵

البدایة والنهاية، جلد ۸، صفحه ۲۴۱

معجم البلدان، جلد ۲، صفحه ۲۴۹

التنبيه والإشراف، مسعودی، صفحه ۲۶۲